اسفار اربعه عرفانی در حج

قادر فضلی

اشاره

مؤمنان را فطرت افروز است حج هجرت آموز و وطن سوز است حج

طـــاعتی ســــرمایة جمعیّتی ربـــط اوراق کتــــاب ملّتــــی 1

حج، یکی از فرایض دینی است که از خلقت انسان تاکنون، به گونه ‌ های مختلف وجود داشته و مرحلة کمال یافته ‌ اش در دین کامل الهی ـ که اسلام است ـ ظاهر شده و تا قیامت ادامه خواهد داشت. همین ‌ که همة پیامبران الهی بر اساس احادیث موجود، به حج عنایت ویژه داشته ‌ اند، بیانگر عظمت آن می ‌ باشد. از بررسی نصوص وارده در خصوص حج برمی ‌ آید که حج، تمام اسلام به ‌ طور اجمال و اسلام، همه حج به طور تفصیل است. در خصوص نگرش عرفانی به حج نیز مطالب عمیق و وسیع و جامعی از نصوص دینی و متون ادبی و عرفانی به جا مانده است که جمع آن ‌ ها به طور اجمال در اسفار اربعة عرفانی خلاصه می ‌ شود. مقاله حاضر درجهت بررسی ابعاد عرفانی حج بر اساس اسفار اربعه می ‌ باشد. به امید آن ‌ که امور علمی به امور عینی تبدیل شود و همگان بهره ‌ ای از این دریای بیکران داشته باشند.

اسفار اربعة عرفانی در حج

سفر به معنای حرکت و قطع مسافت است که بر دو قسم کلّی تقسیم می‌شود:

الف: سفر ظاهری.

ب. سفر باطنی.

سفر ظاهری عبارت است از طیّ مسافت مکانی و حرکت از مبدئی و رسیدن به مقصدی، که گاهی بر روی زمین انجام می‌شود و گاهی در هوا صورت می‌پذیرد؛ مانند سفرهای زمینی که به شکل آبی یا خاکی واقع می‌شود. سفرهای هوايی یا آسمانی مانند سفر با هواپیما و فضاپیما که گاهی مقصد و مبدأ از نقطه‌ای به نقطة دیگر زمین است و گاهی از نقطه‌ای به نقطه‌ای از کرات آسمان می‌باشد.

سفرهای زمینی یا به وسیلة امور فیزیکی و مادی است که آن‌ها مبدأ زمینی دارند؛ مانند چهارپایان یا وسایل نقلیة موتوری از قبیل ماشین و هواپیما و... یا به وسیلة امور متافیزیکی است؛ مانند طیّ‌الارض که بعضی از عارفان به وسیلة ارادة خود در چند لحظه صد‌ها و هزاران کیلومتر را طی می‌کنند.

همة این امور به سفر ظاهری مربوط است که هرکسی فراخور حالات و امکانات خود آن را به جا می‌آورد و فواید زیادی نیز برای آن ذکر شده است.

در شعری منسوب به امیرالمؤمنین علی(ع) برای سفر، پنج فایده بیان شده است که می‌فرماید:

تَغَرَّبْ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَی

وَ سَافِرْ فَفِي الأَسْفَارِ خَمْسُ فَوَائِدَ

تَفَرُّجُ هَمٍّ وَ اكْتِسَابُ مَعِيشَةٍ

وَ عِلْمٌ وَ آدَابٌ وَ صُحْبَةُ مَاجِدٍ

فَإِنْ قِيلَ فِي الأَسْفَارِ ذُلٌّ وَ مِحْنَةٌ

وَ قَطْعُ الْفَيَافِي وَ ارْتِكَابُ الشَّدَائِدِ

فَمَوْتُ الْفَتَی خَيْرٌ لَهُ مِنْ مَعَاشِهِ

بِدَارِ هَوَانٍ بَيْنَ وَاشٍ وَ حَاسِد

«در مسیر طلب کمالات و برتری‌ها، از وطن‌های خود دوری کن. مسافرت پیشه کن که در سفر‌ها پنج فایده وجود دارد:

1. از همّ و غم خارج می‌شوی 2. روزی تازه به دست می‌آوری 3. علم حاصل می‌کنی 4. آداب و رسوم جدید می‌آموزی 5 . همسفران خوب به دست می‌آوری.

اگرچه گفته‌اند در سفر‌ها رنج و سختی و گرفتاری و بیابانگردی و شداید گوناگون وجود دارد.

ليکن مرگ در سفر برای جوانمرد بهتر است از زندگي در خانة سست و در میان افراد نالایق و حسود.»

فواید پنج‌گانه در این بيت‌ها، فواید ظاهری برای سفرهای ظاهری و مادی است که هر انسانی می‌تواند در هر سفری به این فواید برسد، ولی از آن‌جا که دنیا مقدمة آخرت است و به قول حضرت امیر، علي(ع) دنیا خانة عبور و مرور است نه خانه توقف و قرار،2 از این رو کلّ دنیا را باید مسافرخانه دانست و آن را وسیلة عبور برای آخرت قرار داد.

در حالات انقلابِ روحيِ ابراهيم ادهم نوشته‌اند که روزي در قصر ييلاقي خود نشسته بود، ديد که درويشي قصد ورود به آن را دارد، ولي نگهبانان مانعش مي‌شوند. درويش به نگهبان گفت: مي‌خواهم وارد اين رباط شوم. نگهبان گفت: اين‌جا رباط نيست، بلکه قصر پادشاه است. درويش گفت: قبل از او، از آنِ که بود؟

نگهبان: از آنِ پدرش.

درويش: قبل از پدرش از آنِ که بود؟

نگهبان: پدرش.

درويش: قبل از او از آنِ که بود؟

نگهبان: پدرش.

درويش گفت: خانه‌اي که اين همه افراد در آن آمد و شد داشته‌اند، مسافرخانه است، نه خانه. عرفا، عالَم را مسافرخانه‌اي مي‌دانند که نبايد در آن مقيم شد، بلکه بايد از آن سفر کرد و به سوي خانة باقي ـ که آخرت است ـ شتافت.

من غلام آن که او در هر رباط

خویش را واصل نداند بر سماط

بس رباطی که بباید ترک کرد

تا به مسکن در رسد یک روز مرد 3

وسیله قرار دادن دنیا به این معني است که همیشه در آن به سفر پرداخته و نتایج سفر را وسیلة عبرت و درس آموزی و مقدمة آخرت دانسته و از هر حادثة دنیایی عبرتی برای آخرت بگیریم. بدین جهت قرآن کریم در تمام آیاتی که مردم را به سیر و سفر تشویق می‌کند، سیر و سفر را مقدمة عبرت معرفی کرده، می‌فرماید: از سرگذشت اقوام گذشته عبرت بگیرید:

( أَ فَلَمْ يَسيرُوا فِي الأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ‏ ).4

«آیا در زمین سیر نمی‌کنند تا ببینند پایان کار افرادی که قبل از آن‌ها بوده‌اند، به کجا انجاميد؟»

( قُلْ سِيرُوا فِي الأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبِين ).5

«بگو در زمین سیر کنید، آنگاه ببینید که سرانجام تکذیب کنندگان چه شد؟»

( قُلْ سِيرُوا فِي الأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ).6

«بگو در زمین سفر کنید، آنگاه بنگرید که پایان مجرمین به کجا انجاميد.»

در قرآن‌کریم هرجا سخن از مسافرت و سیر در روی زمین به میان آمده، بلا فاصله نتیجة آن را عبرت آموزی از روزگار دیگران قرار داده است؛ زیرا روزگار، معلمی است که نتایج اعمال دیگران را به‌طور شفاف در اختیار انسان قرار می‌دهد تا شیوة زندگی صحیح را به او بياموزد.

هرکه از گذشت روزگار درس نگیرد، از هیچ کس درس نخواهد گرفت.

هرکه ناموخت از گذشت روزگار هـیچ نـاموزد ز هـیچ آموزگــار

با توجه به این امور است که در دعاهای سفر، مضامین عالی و عرفانی نهفته است تا افراد هنگام سفر با خواندن دعای سفر، متوجه فلسفه و حکمت آن شده و از نکات آموزندة آن غافل نشوند. انسان وقتی سوار بر وسايل نقلیه می‌شود، نخستين نکته‌ای که به یاد می‌آورد این است:

خداوند امکان استفاده از آن‌ها را در اختیار انسان قرار داد تا از برکات آن بهره‌مند شود. از این رو باید شکر الهی را به جا آورده، بگوید:

( سُبْحانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ‏، وَ إِنَّا إِلي‏ رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ ).7

«پاک پروردگاری که این را در اختیار ما قرار داد و برای ما رام کرد. در حالی که ما را یارای رام کردن آن نبود و ما یقیناً به سوی خدایمان بازخواهیم گشت.»

نقل است که وقتی پيامبر خدا(ص) می‌خواست به سفر رود، همین‌که بر پشت شتر می‌نشست، بعد از تلاوت آیة فوق، این دعا را می‌خواند:

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَ التَّقْوَي وَ مِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَي، اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا وَ اطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ، اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَ الْخَلِيفَةُ فِي الأَهْلِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ وَ كَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَ سُوءِ الْمَنْظَرِ فِي الأَهْلِ وَ الْمَالِ».

«بارالها! ما در این سفر از تو نیکی و تقوا خواهانیم و در کارهایمان آن‌چه را موجب رضایت توست، طلب می‌کنیم. سفر را بر ما آسان گردان. خداوندا! تو همراه ما در سفر و جانشین ما در میان خانواده‌مان هستی. پروردگارا! از سختی و رنج سفر به تو پناه می‌بریم و رفع دشواری امور و بد آیندِ حوادث مربوط به عیال و مال را به تو واگذار می‌کنیم.»

می‌بینیم‌که در این دعا توکّل تام بر خداوند سبحان و تقاضای خیر و تقوی در امور ظاهری و باطنی برای خود و خانواده، نهفته است. به عبارت دیگر، سفر انسان مؤمن سیر و تفرّج محض نبوده، بلکه سیر و سلوک است.

خواجه عبدالله قشیری در خصوص سفر گفته است:

«و بدانید که سفر بر دو قسمت است؛ سفری بود بر تن و آن، از جايی به جايی انتقال کردن بُوَد و سفری بود به دل و آن از صنعتی به دیگر صنعتی گشتن بود. هزاران بینی که به تن سفر کنند و اندکی بُوَد آن که به دل سفر کند.»8

چون هر دو سفر برای انسان وارسته مقدمة کمال شمرده شده، از این رو در دستورات اسلامی به هر دو توصیه شده است. بزرگان عرفان نیز مریدان خود را به سفرهای جسمانی و روحانی توصیه می‌کردند:

«کسی کتّانی‌را گفت: مرا وصیّتی کن. گفت: جهد آن کن که هر شب به دیگر مسجدی ميهمان باشی و نمیری مگر میان دو منزل.»9

مقصود این است‌که سعی کن همیشه در سفر باشی؛ به‌گونه‌ای‌که عمر تو در سفر به سر آيد. البته هر سفری سختی‌های خاصّ خود را دارد و مسافر باید خود را برای تحمّل آن آماده کند.

«از مالک دینار حکایت کنند که خداوند تعالی وحی فرستاد به موسی(ع) که نعلین کن و عصا از آهن برگیر و سیاحی کن و آثار و عبرت‌ها طلب می‌کن تا آن‌گاه که نعلین بدرد و عصا بشکند.»10

«ابو یعقوب سوسی گوید: مسافر را چهار چیز بباید: علمی‌که اورا نگاه دارد. ورعی که وی را از ناشایست‌ها باز دارد. وجدی که او را برگیرد و خُلقی که او را مصون دارد.»11

در احادیث معصومان: توصیه به سفر شده وحکمت‌های فراوانی بر آن بیان گرديده است. بعضی از احادیث ظهور در سفرهای ظاهری و جسمانی دارد و بعضی دیگر ظهور در سفرهای روحانی و بعضی دیگر کلّی است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان به هر دو مورد سرایت داد. در حدیثی از معصومین:(هم)، «سفر» به آبِ در حال حرکت تشبیه شده است که جاری بودن آن موجب سالم ماندنش و راکد و ثابت بودن آن موجب فاسد شدنش می‌شود:

«سِيحُوا فَإِنَّ الْمَاءَ إِذَا سَاحَ طَابَ وَ إِذَا وَقَفَ تَغَيَّرَ وَ اصْفَرَّ ».12

«سير و سفر کنید. همانا آب هرگاه در جریان باشد سالم می‌ماند و هرگاه بایستد تغییر يافته، زرد می‌شود.»

سفر باطن

در سفر باطن قطع مسافت فیزیکی وجود ندارد. از این رو ميان مبدأ و مقصد، بُعد مسافتی و منازل مادی قرار ندارد. آن چه در سفر باطن مهم است، «صيرورت» است نه «سیر».

صیرورت یک نوع شدن است که بیشتر «تبدیل» حاصل می‌شود نه «تحویل». در تحویل انتقال از نقطه‌ای به نقطة دیگر ملاک است ولی در تبدیل، تکامل و تنزّل ما تعیین کننده است. در صیرورت، حرکت هویّتی وجود دارد نه حرکت هوايی یا زمینی؛ مانند عالم شدن جاهل. متّقی شدن مفسد، معلوم شدن مجهول، مشهود شدن مغفول، مسلمان شدن کافر و...

هرگاه انسان جاهلي در موارد مختلف معلوماتی کسب می‌کند تغییر هویت داده و جهل او به علم تبدیل می‌شود. این حالت امکان دارد در چند ثانیه رخ دهد، بدون این‌که آدمی گامي بردارد و مسافتی طی کند یا در اثر توبه، از تاریکیِ گناه خارج شده و به نور ایمان منوّر شود. قصة موسی و شبان نمونة بارز این صیرورت است که یک انسان جاهل و ظلمانی در اثر شنیدن کلامی چند، از انساني عالم و نورانی، رهِ صد ساله را در چند لحظه طی می‌کند و تغییر هویّت می‌دهد. از این رو به موسی(ع) می‌گوید:

گفت ای موسی از آن بگذشته ‌ ام

من کنون در خون دل آغشته ‌ ام

من ز سدره منتهی بگذشته ‌ ام

صد هزاران ساله زان سو رفته ‌ ام

تازیانه بر زدی اسبم بگشت

گنبدی کرد و ز گردون برگذشت

محرم ناسوت ما لاهوت باد

آفرین بر دست و بر بازوت باد 13

از این رو، حکمای اسلامی در تعریف حکمت و فلسفة الهی گفته‌اند:

«صيرورة الإنسان عالماً عقليّاً مضاهياً للعالم العيني‏».

«شدن انسان است از عالم علمی به عالم عینی.»

کسی‌که به اسلام روي می‌آورد، در همان لحظه از نجاسات شرک و کفر پاک شده و از تاریکی‌های آن خارج و منوّر می‌شود و کسی‌که از اسلام خارج می‌شود در همان لحظه، نورانیت وجودش از بین رفته و تاریکی سراسر هستی او را فرا می‌گیرد؛ زیرا مؤمن شدن و کافر شدن، صیرورت است نه سیر، از این رو به زمان و مکان وابسته نیست. قرآن در تشبیه معقول به محسوس، مشرک شدن را به سقوط از آسمان تشبیه کرده است که تندبادهای آسمان او را متلاشی کرده، از بین می‌برد:

( وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللهِ فَكَأَنَّما خَرَّ مِنَ السَّماءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكانٍ سَحِيق‏ ).14

«و آن که به خدا شرک می‌ورزد، مانند این است که از آسمان سقوط کرده و پرنده‌ای شکاری او را می‌رباید یا باد تندی او را به مکانی دور می‌اندازد.»

در سفر باطنی، به عکسِ سفرِ ظاهری، مبدأ و مقصد یکی است. سفر «از خود به خود» می‌باشد. از خود درآمدن و به خود رسیدن. از خودِ کاذب و ظلمانی خارج شدن و به خودِ حقیقی و نورانی رسیدن. از این رو سالک و مسافر در سفر باطنی یکی است.

مسافر چون بود رهرو کدام است؟

که را گویم که او مرد تمام است؟

شیخ محمود شبستری در پاسخ این پرسش می‌گوید:

دگر گفتی مسافر کیست در راه

کسی کاو شد ز اصل خویش آگاه

\*

\*

\*

مسافر آن بود کاو بگذرد زود

ز خود صافی شود چون آتش از دود

سلوکش سیر کشفی دان ز امکان

سوی واجب به ترک شین و نقصان

به عکس سیر اوّل در منازل

رود تا گردد او انسان کامل 15

مسافرت مادی و ظاهری، مسافرت افقی و خطی است که از مبدأ حرکت کرده و به منتهی می‌رسد، ولی مسافرت باطنی و معنوی، مسافرت دایره‌ای است که نقطة شروع و پایان آن یکی است. درآمدن از صفات ذمیمه و رذیله و تبدیل آن‌ها به صفات حسنه و نورانی، زدودن ناخالصی‌ها و ظاهر ساختن خالصی‌ها، همانند آتش است که وقتی شعله‌ور می‌شود دود را از خود دور می‌سازد و آتش خالص و حرارت ناب باقی می‌ماند.

سفر ظاهری، سفرکردن از حاضر به غایب است. وقتی از مبدأ حرکت می‌کند، هرچه به طرف مقصد نزدیک‌تر می‌شود از مبدأ دورتر می‌شود. هرچه در عرصة مقصد حاضر می‌شود از عرصة مبدأ غایب می‌شود. در حالی که در سفر باطنی‌که سفر از خود به خود و در خود است، همیشه سفر او در حضر است و غیبت به آن ساحت راه ندارد.

اگر چشمی گشايی بر دل خویش

درون سینه بینی منزل خویش

سفر اندر حضر کردن چنین است

سفر از خود به خود کردن همین است

کسی این جا نداند ما کجايیم

که در چشم مه و اختر نیايیم

مجو پایان که پایانی نداری

به پایان تا رسی جانی نداری

به پایان نارسیدن زندگانی است

سفر ما را حیات جاودانی است 16

سفر حج

( وَ مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَي اللهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَي اللهِ وَ كانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً ).17

«و هرکه از خانه‌اش به سوی خدا و رسولش خارج شود، سپس مرگ او را دریابد، یقیناً پاداش او به عهدة خداست که خدا بسیار بخشنده و مهربان است.»

آیة شریفه، مفهوم بسیار وسیعی دارد که مصادیق فراوانی را در برمی‌گیرد. انسانی‌که از خانة خود جهت کسب روزی حلال خارج می‌شود يا انسانی‌که جان بر کف نهاده و در راه خدا و رسول جهاد می‌کند و با خون خود درخت اسلام را آبیاری می‌نماید، هر دو مصداق اين آیه هستند. اين آية شريفه همة اعمال انسان مؤمن را که رنگ و بوی خدايي دارد، شامل مي‌شود. یکی از مصادیق بارز و روشن این آیة کریمه، هجرت از بیت خود به سوی بیت‌الله و بیت رسول‌الله است. حاجی کسی است که از خانه و کاشانة خود خارج می‌شود تا به بیت‌الله‌الحرام و حرم رسول الله برسد. اگر در این راه جان را به جان آفرین تسلیم کند، ثوابی می‌برد که جز خداوند تبارک و تعالی کسی نمی‌تواند مقدار آن را حساب نماید. برای رسیدن به این ثواب عظیم، شرایطی لازم است تا سفر انسان یک سفر الهی محسوب شود که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

شرط اوّل: خروج از خود (سفر اوّل)

خروج از خود مراتبی دارد:

\* مرتبة نخست؛ خروج از تعلّقات خارجیِ خود است. چیزهايی‌که انسان به آن‌ها تعلّق عارضي و خارجی پیدا کرده است؛ مانند: تعلق به ملک و جاه و مقام و زن و فرزند و خانه و کاشانه. دلبستگی به درهم و دینار، آدمی را در جهت دنیا نگه‌داشته و اجازة خروج از امور دنیوی را به او نمی‌دهد.

\* مرتبه دوم؛ خروج از تعلّقات درونی است؛ مانند رفاه طلبی، راحت طلبی، مشغولیت به امور علمی و معنویِ مرسوم و تکراری.

انسان وارسته و معنوی که سال‌های متمادی به درس و بحث و تدریس و تألیف و... مشغول شده و وجهة علمی و استادی و... پیدا کرده است، در سفر حج باید از محدودة این امور خارج شود و حاجی گردد. حاجی یعنی قاصد و حج به معنای قصد می‌باشد.

آن که قصد خانة خدا دارد باید از خانه‌های غیرخدا خارج شود.

\* مرتبه سوم؛ خروج از خودیت است. این مرتبه بالاترین مرتبه خروج است. خودیت آدمی محور همه تعلقات است. آن که از خود خارج شود از همه تعلقات تابعه آن نیز خارج می‌شود. آدمی در این سفر از خود و هر آن چه همانند خود است خارج می‌شود که در مراحل اسفار اربعه عرفانی از آن به سفر من الخلق الی الحقّ تعبیر کرده اند. آدمی به عنوان یکی از خلایق، وقتی از خود خارج شود، در واقع از همه چیز خارج شده و از سوی خلق به سوی حق سفر می‌کند. عرفا از این حرکت به هجرت یا سفر اوّل یاد می‌کنند که پیامبر خدا(ص) با چنین هجرتی اسلام را وسعت دادند. ظاهر این سفر، هجرت از مکه به سوی مدینه بود، ولی باطنش هجرت از همه تعلقات خود و مربوط به خودی بود.

در این سفر، که سفر «من الخلق» است، همة ناراحتی‌ها و سختی‌های سفر به جان خریده می‌شود ولو این‌که پوست آدمی در این راه دریده و صد‌ها خار به پایش خلیده شود.

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش ‌ ها گر کند خار مغیلان غم مخور

انتهای این سفر و آغاز سفر دوم، مرحلة احرام است. حاجی با احرام وارد حرم امن الهی شده و عظمت بیکران خدا را با تمام وجود لمس کرده و در مقابل آن به خضوع و خشوع افتاده و از غیر خدا غافل می‌گردد.

حدیثی‌که فضل‌بن شاذان از امام رضا(ع) در اسرار احرام نقل‌کرده، بیانگر چنین حالتی است:

«عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الرِّضَا (ع) قَالَ وَ إِنَّمَا أُمِرُوا بِالإِحْرَامِ لِيَخْشَعُوا قَبْلَ دُخُولِهِمْ حَرَمَ اللهِ وَ أَمْنَهُ وَ لِئَلاَّ يَلْهُوا وَ يَشْتَغِلُوا بِشَيْ‏ءٍ مِنْ أُمُورِ الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا وَ لَذَّاتِهَا وَ يَكُونُوا جَادِّينَ فِيمَا هُمْ فِيهِ قَاصِدِينَ نَحْوَهُ مُقْبِلِينَ عَلَيْهِ بِكُلِّيَّتِهِمْ مَعَ مَا فِيهِ مِنَ التَّعْظِيمِ لِلهِ ـ عَزَّ وَ جَلَّ ـ وَ لِبَيْتِهِ وَ التَّذَلُّلِ لأَنْفُسِهِمْ عِنْدَ قَصْدِهِمْ إِلَي اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ وِفَادَتِهِمْ إِلَيْهِ رَاجِينَ ثَوَابَهُ رَاهِبِينَ مِنْ عِقَابِهِ مَاضِينَ نَحْوَهُ مُقْبِلِينَ إِلَيْهِ بِالذُّلِّ وَ الاسْتِكَانَةِ وَ الْخُضُوعِ».18

«فضل بن شاذان از حضرت رضا(ع) نقل کرده که فرمود: همانا مردم به احرام امر شده‌اند تا پيش از داخل شدن به حرمِ امنِ خدا، حالت خشوع پیدا کنند و به لهو نيفتند و به غیر خدا مشغول و به امور دنیا و زیبايی‌ها و لذایذ آن گرفتار نشوند، تا بدین‌وسیله به نیکوترین وجه، قصد خدا کرده و با تمام وجود به او روی آورند و به همراه تعظیم خداوند ـ عزّ و جلّ ـ و تعظیم خانة او و ذلّت و خواری خود در مقابل خدا و خانة خدا وارد حرم شوند و امید ثواب و رهایی از عقاب داشته باشند و با تمام ذلّت و خواری و فقر و مسکنت و خضوع و خشوع به خدا روی آورند.»

شرط دوم ـ خروج به سوي خدا و رسول (سفر دوم)

از خود خارج شدن، هنگامی نتیجه ‌بخش است که سفر به سوی خدا و رسول باشد. لازمة «خروج بالله»، «خروج الی الله» است. آن‌که به کمک خدا از خود سفر کرد، باید به سوی خدا رود؛ یعنی جهت‌گیری صحیح داشته باشد، در غیر این صورت، از خود خارج شدن، مساوی با داخل شدن به خانة شیطان است. بدین جهت در آیة شریفه، عبارت: ( مُهاجِراً إِلَي اللهِ وَ رَسُولِهِ ) آمده تا معلوم شود هر خروجی سازنده نيست بلکه خروجی سازنده است که «من الخلق إلی الحق» باشد.

سالک چون بحول الله و قوّته، از خود خارج شد، سفرش «بالله» و «فی الله» خواهد بود. عرفا از این سفر به سفر «فی الحقّ بالحق» تعبیر کرده‌اند؛ سفر در خدا به کمک خدا.

انسان وقتی از خود خارج شود به خدا مي‌رسد. وقتی به خدا رسيد، خدایی و الهي می‌شود. نردبان درآمدن از خود و رسیدن به خدا، خودفراموشی و ذکر الهی است. اوّلین پلة ترقّی به قول مولوی، سر را زیر پا نهادن است. آن‌که پا بر سر خویش نهد، پای بر سر اختر می‌گذارد و جهان‌پیما می‌شود.

امروز دیدم یار را ، آن رونق هر کار را

می ‌ شد روان بر آسمان، همچون روان مصطفی

گفتم که بنما نردبان، تا بر روم بر آسمان

گفتا سر تو نردبان، سر را درآور زیر پا

چون پای خود بر سر نهی، پا بر سر اختر نهی

چون تو هوا را بشکنی، پا بر هوا نه هین بیا

بر آسمان و بر هوا، صد ره پدید آید تو را

بر آسمان پرّان شوی، هر صبح ‌ دم همچون دعا 19

عطار نیشابوری در کتاب منطق‌الطیر در بیان مقام حیرت می‌گوید:

مرد ِ حیران گر رسد این جایگاه

در تحیّر مانده و گم کرده راه

گم شود در راه حیرت محو و مات

بی خبر از بود خود وز کاینات

گر بدو گویند هستی یا نه ‌ ای؟

سربلند عالمی پست که ‌ ای؟

در میانی یا برونی از میان؟

بر كناری یا نهانی یا عیان؟

فانيی یا باقیی یا هر دویی؟

یا نه ای هردو ، تویی یا نه تویی؟

گوید: اصلاَ می ندانم چیز من

وان « ندانم » هم ندانم نیز من

هرکه در دریای کل گم بوده شد

دائماً گم بوده و آسوده شد

شرط سوم: هجرت از خدا به خلق (سفر سوم)

شرط سوم در سفر حج که موجب تکمیل مقامات عرفانی آن می‌شود، سفر از مرحلة دوم به مرحلة سوم است. وقتی در مرحلة دوم به کمالات لایق خود نايل آمد، باید زحمت حرکت از آن مرحله را به خود بدهد تا ره‌آورد خود را به زمین‌گیران عالم برساند و فیض‌هاي الهی را بر آن‌ها بتاباند تا آن‌ها نیز قدرت حرکت پیدا کرده، به سوی یار سفر کنند.

چون به بستانی رسی زیبا و خوش بعد از آن دامان خلقان گیر و کش

این مرحله قیام و انذار است که:

«يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، قُمْ فَأَنْذِرْ ، وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ». 20

«ای ردا به سر کشیده، برخیز و بترسان و پروردگارت را به بزرگي یاد کن.»

مرحلة معراج پيامبر(ص) دربردارندة همة مراحل اسفار اربعه است:

ـ مرحلة اوّل، از مکه به مسجد الاقصی و از آن‌جا به آسمان ‌ها و ملکوت عالم است.

ـ مرحلة دوم، دیدن آیات کبرای الهی و تکامل حاصله از آن می‌باشد.

ـ مرحلة سوم، برگشت به سوی زمین به امر الهی است.

ـ و مرحلة چهارم، دستگیری از مردم و حرکت دادن آن‌ها به سوی آيات الهی است.

«سُبْحانَ الَّذِي أَسْري‏ بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَي الْمَسْجِدِ الأَقْصَي الَّذِي بارَكْنا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ». 21

«پاک پروردگاری که بنده‌اش را شبانه سیر داد، از مسجدالحرام به سوی مسجد الاقصايی که پیرامونش را برکت دادیم، تا از آیاتمان به او نشان دهیم. یقیناً فقط خدا بسیار شنوا و بیناست.»

این سیر به قدری ادامه می‌یابد که جبرئیل از ادامة راه می‌ماند و پیامبر به تنهايی تا سدرة منتهی ادامه می‌دهد. ولی در آن‌جا نمی‌ماند و به امر الهی رو به خلق الهی می‌آورد تا نتیجة سفر خود را در اختیار آنان قرار دهد و هرکس به قدر توان و تلاش و توفیق خود از ره‌آورد این سفر توشه‌ای برگیرد.

در این مرحله از سفر، سالک به قدری وسعت و عظمت یافته است که نه تنها از خود و خدای خود غافل نیست بلکه به مخلوقات الهی نیز اشراف دارد. از این رو در هنگام نماز نه تنها نمازش او را از خلق غافل نمی‌کند بلکه نماز او را به معراج برده و بر نظام هستی مشرِف ساخته و در حین نماز می‌تواند از صد‌ها و هزاران کس دستگیری کند.

اگر انگشتر خود را در هنگام نماز به سائلی زکات می‌دهد، بدین جهت است؛ از این رو وقتی در نماز تیر از پایش بیرون می‌کشند، آیه‌ای در شأن او نازل نمی‌شود ولی وقتی در نماز انگشتری را زکات می‌دهد آیه می‌آید که:

( إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ‏ ).22

«یقیناً ولیّ شما خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.»

سالک در سفر سوم، همة ماسوی الله را زیر نظر دارد. اگر در این‌جا هنگام نماز، حاجت سائلی را برآورد، چه بسا در همان لحظه از صد‌ها نفر در صد‌ها نقطة زمین دستگیری می‌کند؛ زیرا او در این مقام مصداق «لاَ يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْن‏» 23 شده است. این سفر نه خود پایان دارد و نه وسعتش پایان‌پذیر است.

به پایان نارسیدن زندگانی است

سفر ما را حیات جاودانی است

ز ماهی تا به مه جولانگه ما

مکان و هم زمان گرد رهِ ما

به خود پیچیم و بی تابی نمودیم

که ما موجیم و از قعر وجودیم

تب و تاب محبت را فنا نیست

یقین و دید را نیز انتها نیست

کمال زندگی دیدار ذات است

طریقش رستن از بند جهات است

چنان با ذات حق خلوت گزینی

تو را او بیند و او را تو بینی

منوّر شو ز نور «من یرانی»

مژه بر هم مزن تا خود نمانی

چنان در جلوه گاه یار می ‌ سوز

عیان خود را، نهان او را برافروز 24

حاجی وقتی به ملاقات خدا رفت و از برکات این ملاقات و سفر «فی الحق بالحق» بهره‌مند شد، باید برای دستگیری مردم و رساندن برکات الهی به آن‌ها، به سفر سوم پرداخته و یافته‌های خود را ميان یارانش تقسیم کند. سهم بازماندگان و به حج‌نرفتگان از حاجی این است، نه گرفتن چند تسبیح و جانماز و سوغاتی‌های مادی و...

این‌که در احادیث آمده است، به زیارت حاجیان بروید که نور حج تا چهارماه در حاجیان ادامه دارد، به همین جهت است. اوکه مدت‌ها در انوار الهی غوطه‌ور شده است، اگر مراقب خود باشد، سال‌های متمادی می‌تواند این انوار را در خود نگه دارد. آنان که اهل غفلت و گناهند در اثر آلودگی به گناه بعد از چند ماه آثار حج در آن‌ها از بین می‌رود وگرنه اهل مراقبه و ذکر می‌توانند سال‌های زیادي نور حج را در خود منور و چراغ خدا را در دل روشن نگه دارند.

این که در احادیث آمده است:

«لاَ يَزَالُ الدِّينُ قَائِماً مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ». 25

«تا کعبه برپاست، دین برپاست.»

شاید یک معنایش این باشد که برپایی کعبه برپایی فرهنگ و معنویت اوست. تا زمانی که این معنویت در دل انسان قائم است دین او نیز قائم است. در غیر این صورت، کعبه جز سنگ و گِل چیز دیگری نیست که تاکنون چندین مرتبه خراب شده است ولی هرگز دین به تخریب آن خراب نشده است؛ زیرا کعبه آیت و نشانة توحید است و تا زمانی که این آیت در دل مردم برپا باشد دین برپا خواهد بود.

آن‌که طالب کعبه است در واقع طالب توحید است. آن‌که توحیدش برپا باشد کعبه‌اش نیز برپاست. حاجی باید مقصود از سفر را مرحلة غايی و نهايی آن قرار دهد که سفر سوم برای غیر معصومین، مرحلة غايی است. اگر مرحلة نهايی، مقصود باشد مراحل دیگر نیز به تبع آن حاصل خواهد شد.

گفت حق، اندر سفر هرجا روی

باید اوّل طالب مردی شوی

قصد گنجی کن که این سود و زیان

در تبع آید تو آن را فرع دان

هرکه کارد قصد گندم باشدش

کاه خود اندر تبع می ‌ آیدش

کَه بکاری بر نیاید گندمی

مردمی جو مردمی جو مردمی

قصد کعبه کن چو وقت حج بود

چون که رفتی مکه هم دیده شود

قصد در معراج، دید دوست بود

در تبع عرش و ملایک هم نمود 26

همان‌طور که قصد پیامبر(ص) در سفر معراج، لقای حضرت پروردگار بود ولی به تبع این وصال هزاران چیز دیگر در ملاقات حاصل و اسرار فراواني بر وی آشکار شد، حاجی نیز باید قصدش از سفر حج ملاقات صاحب خانه باشد که در این صورت به تبع صاحب خانه، خود خانه و صد‌ها چیز دیگر نیز به دست می‌آید. اسرار نهفته در اعمال مربوط به حج و کعبه و هر آن‌چه به کعبه مربوط است بی نهایت است به‌گونه‌ای که در حدیث آمده است:

زراره به امام صادق(ع) گفت: فدایت شوم، چهل سال است که در مورد حج از تو می‌پرسم و تو مدام پاسخ می‌دهی. آیا مسائل حج تمامی ندارد؟! امام فرمود: ‌ای زراره، خانه‌ای که دو هزار سال، قبل از خلقت آدم زیارتگاه بود، چگونه مسائل مربوط به آن در طول چهل سال تمام می‌شود!27

اگر مناسک حج در چند روز به پایان می‌رسد، معارف حج طیّ صد‌ها سال هنوز به پایان نرسیده است. حجی‌که هزاران حجّت الهی در تاریخ بشر آن را به جا آورده‌اند و هزاران اسرار و معارف در خصوص آن بیان داشته‌اند، می‌تواند عمود دین باشد. حاجی وقتی حج به جا می‌آورد در حقیقت کلّ دین را به اجمال به جا آورده است. این مسأله در بیانات معصومین به صراحت و به کنایه عنوان شده است. براي نمونه، وقتی از امام صادق(ع) مي‌پرسند: چرا کعبه را «کعبه» نامیدند؟ فرمود: چون به شکل مکعب است. سائل می‌پرسد: این را می‌دانم، می‌خواهم بیشتر توضیح بفرمایید. امام در ادامه می‌گوید: چون بیت المعمور که محاذی کعبه در عرش می‌باشد نیز مکعب است. سائل می‌گوید: بیشتر بفرمایید. امام چنین ادامه می‌دهد که؛ چون اساس دین بر چهار رکن است، کعبه نیز بر چهار رکن استوار است. اساس دین عبارت است از تسبیحات اربعه؛ یعنی «سُبْحَانَ اللهِ» وَ «الْحَمْدُ لِلهِ» وَ «لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ» وَ «اللهُ أَكْبَرُ» . چون اساس دین مثلث و مسدس نبوده بلکه مکعب است. کعبه نیز مکعب می‌باشد. اگر سائل از امام بیشتر طلب می‌کرد و به این مقدار قانع نمي‌شد، یقیناً معارف دیگری به روی بشریت گشوده می‌شد.

بنابراین، آن که به دور کعبه طواف می‌کند به دور اساس دین که آن نیز چهار است طواف می‌کند. بدین جهت در حدیث سابق الذکر بیان شد که تا وقتی کعبه قائم است، دین قائم است؛ زیرا کعبه بر پاية دین استوار است. به همین جهت نخستين خانه‌ای است که برای مردم بنا شده و بنای آن مبارک است. چون بر اساس «اسماء الله» و «تسبیحات اربعه» بنا گرديده است:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُديً لِلْعالَمِينَ ، فِيهِ آياتٌ بَيِّناتٌ مَقامُ إِبْراهِيمَ، وَ مَنْ دَخَلَهُ كانَ آمِناً» 28

«به یقین نخستين خانه‌ای که برای مردم به مبارکی قرار داده شد، مکه است که هدایت جهانیان است. در آن خانه آیات روشن الهی و مقام ابراهیم وجود دارد و هرکه داخل آن شود در امنیّت خواهد بود.»

این خانه، جان جهان اسلام است. حیات او موجب حیات اسلام و برپایی او موجب برپایی اسلام و مسلمین می‌باشد.

شرط چهارم ـ سفر فی الخلق بالحق (سفر چهارم)

سفر چهارم که برای دستگیری از خلق و رساندن آن‌ها به خداست، مخصوص رسولان و اولیای الهی است‌که خلیفة خدا در میان خلق بوده ومظهر تام و تمام اسما و صفات اویند. بنابراین، چنین انسانی وقتی به سفر حج رفته و اعمال آن را به جا آورده و فیض‌هاي الهي را در بیت الله مستقیم از صاحب خانه دریافت می‌کند، حجّ او به تنهایی بیش از حجّ همة حاجیان برکت دارد؛ زیرا او باید فیض‌هاي اعمال حج را به پیروانش برساند و با زندگی در میان آن‌ها از برکات حاصله از حجّ خویش همة آن‌ها را بهره‌مند سازد. از این رو، اگر سایر حاجیان در اسفار ثلاثه سهمی داشته باشند در سفر رابع سهمی ندارند چون تکلیف مخصوص این مرحله را به عهده ندارند. تکليف مخصوص اين مرحله فقط به عهدة انسان کامل است.

پی ‌ نوشت ‌ ها:

1. کلیات اقبال لاهوری، ص 31

2. «الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍّ لاَ دَارُ مَقَرّ»، نهج البلاغه (صبحي صالح) ص493 ؛ غرر و درر آمدی باب «الدنیا».

3. مثنوي، دفتر اوّل، ص 201، چاپ اميرکبير.

4. محمد : 10 ؛ غافر : 82

5 . انعام : 11

6 . 27 : 69

7. زخرف : 13 و 14

8 . ترجمة رسالة قشیریه، باب 44، ص 388، علمی و فرهنگی.

9. همان، ص 389

10. همان، ص 491

11. همان، ص 494

12. مستدرک الوسائل، ج2، ص46

13. مثنوي، دفتر دوم، ص 105، تصحیح رمضانی.

14. حج : 31

15. فرهنگ موضوعی گلشن راز، ص 34، فضیلت علم.

16. فرهنگ موضوعی کلیات اقبال لاهوری، ص 318، فضیلت علم.

17. نساء : 100

18. وسائل الشیعه، ج12، ص314، ابواب الاحرام، آل البیت.

19. کلیات شمس تبریزي، امیرکبیر، غزل شماره 19

20. مدّثر : 3 ـ 1

21. اسراء : 1

22. مائده : 55

23. هیچ کاری او را از کار دیگر باز نمی‌دارد.

24. کلیات اقبال لاهوری، ص 172

25. بحار الانوار، ج 99، ص 57 ؛ وسائل الشیعه، ج 11، ص 21، آل البیت.

26. دفتر دوم، ص370، تصحیح نيکلسون.

27. وسائل الشیعه، ج11، ص12، آل البیت.

28. آل عمران : 96 و 97